

اشاره:

سبک‌شناسی در میان علوم ادبی هنوز رشته‌ای جوان است و ناگزیر محروم از پختگی و کمال لازم. بر این اساس، بحثهایی که در این حوزه صورت می‌گیرد، به شرط درستی و راستی، جزئی از سیر سبک‌شناسی به سوی کمال تلقی خواهد شد. در سرزمین ما، سبکها و میزات سبکی آثار ادبی، خاصه شعر، اگرچه از نگاه نافذ و دقیق سخن‌شناسان دور نیفتاده، هرگز به تفصیل بیان نشده است. گویی سرآمدان و بزرگان ما فهم سبکهای سخن و درک میزات آنها را تنها به قوت قریحه، مرتبت دانش و بینش؛ و میزان انس مخاطبان خود با سخن فارسی، منوط دانسته‌اند و غالباً از اشاراتی آن‌هم به ضرورت فراتر نرفته‌اند. شاید به همین سبب، مخاطب امروز شعر فارسی که از یک سو وارث گنجینه‌ای بی‌بدیل و عظیم است و از دیگر سو محکوم به گسستگی از سلف صالح، از دریافتن یکی از مهمترین ارکان فرهنگ خودی - شعر - محروم و ناآنان است.

باری، کوشش در عرصه سبک‌شناسی شعر فارسی را هم از آن‌رو که متضمن معرفت هر چه بیشتر ما نسبت به این میراث ارجمند است، مغتنم می‌شماریم و ارجمندی را که در این حوزه مطالعه و تحقیق می‌کنند، بزرگ می‌داریم. آنچه در صفحه‌های آتی می‌خوانید، ثمره بحثی چندین ساعته است که به سبب اهمیت موضوع صورت پذیرفته و بر سبیل اختصار تحریر شده است. طبعاً این اولین بحث جمعی ثبت شده در باب سبک‌شناسی شعر فارسی، نه تنها نسخه اتم و اکمل آن نیست، بلکه به اتفاق نظر در کلیات و مبادی هم نینجامیده است. با این همه، از آنجا که طرح پرسشهایی جدی را سبب شده است، ان شاء الله خالی از فایده‌ای نخواهد بود. امیدواریم این بخت نصیبمان گردد که در شماره‌های آینده حاصل مطالعات و تحقیقات زمره اهل نظر، خاصه ارجمندی را که در این گفت‌وگو از فیض حضورشان محروم بوده‌ایم، درج و نشر کنیم. از آقایان دکتر محمود عبادیان، استاد علی معلم، دکتر کورش صفوی و دکتر احمد تیم‌داری که قبول زحمت فرموده، در این بحث شرکت کردند؛ صمیمانه سپاسگزاریم.

● به عنوان مدرس «سبک‌شناسی» در دانشکده‌های ادبیات واژه «سبک» چه معنای محصلی را به ذهن شما متبادر می‌کند؟
■ دکتر تیم‌داری: قدیمترین منابعی که درباره سبک داریم

تذکره‌ها هستند. تذکره‌نویسان بیشتر برحسب ذوق و سلیقه خود درباره شاعران قضاوت می‌کردند. در این تذکره‌ها متأسفانه حرفهای کلی نوشته می‌شده است؛ مثلاً کلمه طرز را زیاد به کار بردند. در آتشکده آذر، وقتی آذر بیگدلی راجع به صائب بحث می‌کند می‌گوید طرز میرزا صائب موردپسند نیفتاده است. این که «طرز» چه بوده است، بر ما معلوم و مکشوف نیست. آدمی که ۸۰ تا ۱۰۰ هزار بیت سروده، چطور شد که طرز او پسندیده نیفتاد؟ بعد از این هم تذکره‌نویسان همین حرف را تکرار کردند. رضا قلی‌خان هدایت، ادوارد براون و حتی علامه قزوینی این حرفها را تکرار کردند تا آنکه ملک‌الشعراى بهار سبک‌شناسی نشر را نوشت. در تذکره‌ها بیشتر از طرز و شیوه و طرح سخن به میان آمده است. در کتابهای بلاغی عربی بیشتر «اسلوب‌بیان» مطرح شده است البته مسأله اسلوب در فرهنگ اسلامی بیشتر برمی‌گردد به قرآن کریم. مسأله معجزه قرآن و اینکه این کتاب از همه کتابها به لحاظ اسلوب برتر است. دلایل‌الاعجاز را نوشتند یا مقدمه‌هایی که بر تفسیرها نوشته‌اند مانند تفسیر مجمع‌البیان یا تفسیر ملافتح‌الله کاشانی، این ابی‌حدید نیز در شرح نهج‌البلاغه، درباره اسلوب نهج‌البلاغه بحث می‌کند. اما بحث‌های اینها بیشتر بحث‌های منطقی است.

سبک مقدمه نقد است اگر بخواهند يك اثر ادبی را نقد کنند طبعاً باید درباره سبک آن اثر کار شده باشد. سبک به عنوان يك نوع شناخت توصیفی است؛ اما نقد جنبه ارزشی دارد. طبعاً وقتی سبک خوب شناخته نشود، نقد نیز نمی‌تواند جنبه‌های ارزشی را خوب بیان کند. بنا بر این، نقدهایی که در گذشته رایج بوده است یا نقد صوری بوده یا نقد اخلاقی. اما بعدها مسلمانان حرف اول را در زمینه علوم بلاغی می‌زدند مثلاً البیان والتبیین جاحظ یا آثار ابن قتیبه یا قدامه بن جعفر، برخی از ابیات را بررسی می‌کردند. گاهی از بیت و چند نکته بلاغی، بدیعی یا داخل در علم معانی بحث می‌کردند؛ اما به شیوه امروزی نبوده است. شیوه امروزی را ما بیشتر از اقوال اروپایی گرفتیم؛ شیوه‌ای که با شناخت واژگان، آمار واژگان، آمار ترکیب و نمودار سر و کار دارد؛ یعنی باید با عدد و رقم بحث کرد. در نتیجه وارد حوزه «صورت» و «ساخت» می‌شویم. یعنی همه اجزای يك اثر را باید تفکیک کنیم به لحاظ کمیت، کیفیت و... بعد درباره زیبایی‌شناسی اثر کار کنیم. بعد وارد آمار، نمودار و سپس

مقایسه شوم. این شیوه، شیوه جدیدی است که از غرب وارد شد. قدما سعی می کردند که بر طبق ارسطو، و منطق ابن سینا بیشتر به تعریف بپردازند و سعی می کردند تعریفشان جامع و مانع باشد. اما بعضی چیزها را طبعاً در دنیای امروز به شیوه قدیم نمی توانند تعریف کرده، مانند روح و جان و روان انسان. قرآن کریم می فرماید: **يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (الاسراء/ ۸۵)**

● بالاخره نگفتید چه معنای محصلی از سبک را در نظر دارید؟

■ **دکتر قیم داری:** هر پدیده‌ای که در عالم پدید می آید، دارای سبک است چون نمونه‌های مشابه دارد بنابراین این ما به مقایسه کردن می پردازیم و مختصات هر یک را در نظر می گیریم. سبک را به گداحتن نقره معنی کرده‌اند و این معنی چندان براه نیست. نقره، طلا یا سنگ ماده خامی است که بی شکل است. بعد وقتی آن قلمسار اصفهانی روی آن کار می کند، یک نقشی می آفریند. زبان هم همینطور است. ماده خامی است. بعد وقتی ادیب، شاعر یا نویسنده زبان را به کار می گیرد، طبیعتاً صورتی نقش می زند که این صورت

یک محتوایی هم به همراه دارد. وقتی ما درباره سبک بحث می کنیم،

از دو وجه نگاه می کنیم: از لحاظ فرم و صورت و از لحاظ معنی و فکر. البته باید برای شناخت هر یک از این‌ها یک سلسله شاخص‌ها را مدنظر داشت. این که مثلاً یک نویسنده چه واژگانی انتخاب کرده، چگونه آنها را با هم ترکیب کرده، چه نوع موسیقی را به کار برده، از چه زاویه دیدی نگاه کرده؛ و اینکه اساساً چه مضمونهایی در ذهنش بوده که به آنها صورت بخشیده است. اگر بخواهیم مختصات سبکی یک نویسنده را به دست بیاوریم باید یکایک این‌ها را بررسی کنیم.

■ **دکتر صفوی:** ما هنوز در سنت ادبی خودمان یک تعریف جامع و مانع درباره سبک نداریم. در زبان فارسی تعدادی واژه مانند طرز و شیوه و اسلوب داریم که در جای سبک به کار می روند. اما هیچ کدام از این‌ها در نهایت برابر با سبک نیستند.

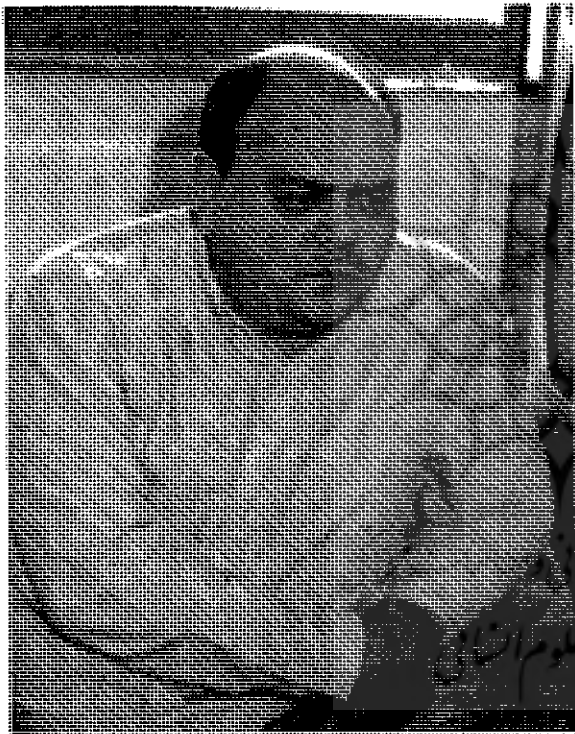
● آیا می توان از دید زیانتشناسی تعریفی از سبک ارائه داد؟

■ **دکتر صفوی:** زبان فارسی گونه‌های مختلف صنفی، جغرافیایی، لهجه‌ها، جنسی و جز اینها دارد. مثلاً اگر زبان فارسی ۵۰ سال قبل را با امروز مقایسه کنیم، در می یابیم که با هم اختلافاتی دارند. از بین این گونه‌ها، زیانتشناسی یک گونه را به عنوان گونه معیار برمی گزینند و بعد به این می رسد که ادبیات وقتی می خواهد به وجود بیاید چه اتفاقی می افتد؟ بقول دکتر شفیعی کدکنی «شعر حادثه‌ای است که در زبان اتفاق می افتد». حال می خواهیم بدانیم این حادثه چگونه پدید می آید. متخصص می تواند گونه معیار را برگزیند و قواعدی به آن اضافه کند و آن را به گونه‌ای از ادبیات به نام نظم برساند. مثلاً وزن عروضی به زبان ببخشد و قافیه ایجاد کند و جز اینها.

نوع دوم آن است که از این گونه زبان معیار که دارای قواعد است، این قواعد را برگزیند و سپس از این قواعد به بیرون گریز بزند به این ترتیب دو گونه ادب بوجود می آید از طریق قاعده‌افزایی ما به نظم می رسیم و از طریق هنجارگریزی به شعر. این ابزار را زیانتشناسی، برجسته‌سازی می نامد. یعنی برجسته‌سازی زبان به گونه‌ای که موضوع و پیام مطرح نباشد و در درجه اول شکل پیام مهم باشد. یعنی جمله‌ای که مثلاً من به کار می برم، به لحاظ صورتی

و ظاهری آن قدر زیبا باشد که اهمیت اولیه پیدا نکند و موضوع و پیام را به مرتبت ثانویه پس براند. اگر ما بپذیریم که به این طریق از گونه‌زبان معیار وارد ادبیات می شویم هر شاعر، ناظم یا نثرنویسی نوع خاصی از این قاعده‌افزایی یا هنجارگریزی را استفاده می کند. اگر ما بتوانیم دریابیم که شاعر یا نویسنده چگونه از قواعد زبان هنجار به برجسته‌سازی می رسد، سبک‌شناسی کرده‌ایم. بنابراین ما سه نوع سبک‌شناسی مختلف خواهیم داشت: آن کسی که صرفاً از طریق هنجارگریزی وارد می شود و می خواهد به شعر برسد، سبک‌شناسی شعر است، و دو نوع دیگر سبک‌شناسی نظم و سبک‌شناسی نثر خواهند بود. بنابراین روش اعمال برجسته‌سازی بر روی زبان هنجار در نهایت کاری است که ما در سبک‌شناسی انجام می دهیم.

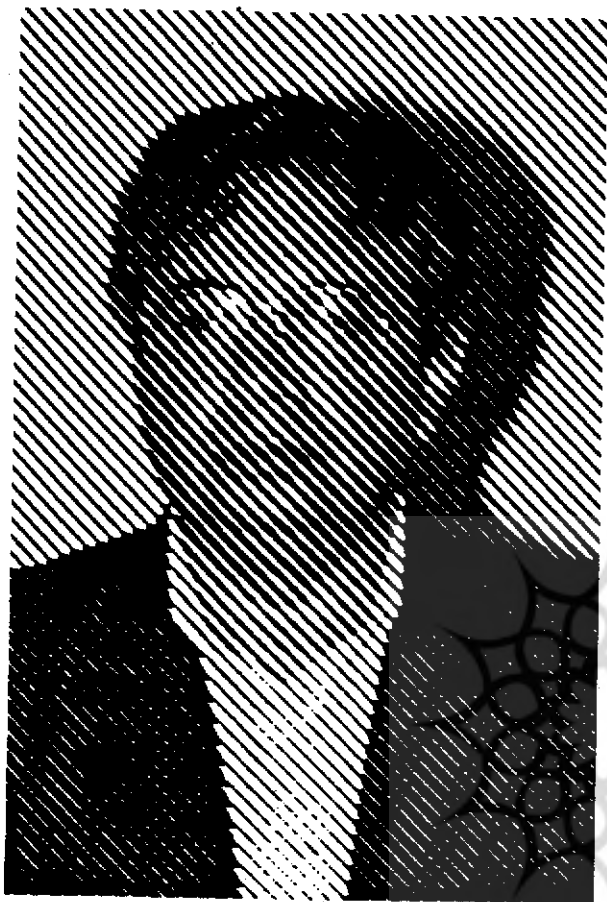
مشکل ما این است که برای ما فرق بین سبک‌شناسی و تذکره‌نویس مشخص نیست. بسیاری از اهل فن ما نمی دانند که باید آثار ادبی را بررسی کنند یا در مورد صاحب اثر بحث کنند. از این



گذشته، ما هنوز فرقی بین شعر و نظم قائل نیستیم. بنابراین این سبک‌شناسی شعر نداریم. به هر حال اگر بتوانیم روش برجسته‌سازی نویسنده یا شاعر را تشخیص دهیم، این تشخیص برجسته‌سازی سبک‌شناسی نامیده می شود.

■ **دکتر عبادیان:** هر زبان طبعاً یک امکانات بیانی دارد. یعنی توانی برای بیان جنبه‌های مختلف عاطفی، منطقی، فکر و غیره دارد. هر شاعری وقتی می خواهد از امکانات زبان استفاده کند، بناچار عملی انجام می دهد که از دیدگاه سبک‌شناسی، اعمال سبک تلقی می شود. از آنجایی که تجربه شاعر یکباره است و انتقال ناپذیر است، در نتیجه شاعر باید به آن توان زبانی روی بیاورد تا این تجربه یکباره با سطح زبان روزمره اتفاق می افتد یا با زبان آراسته و لفظ قلم؛ یا با لغات مهجور؛ یا با ساختن لغات و ترکیبات جدید؛ یا تحقیق در این معنی، تعلق مکتبی سبک یا سطح سبک مشخص

می‌کنیم، در سطح ادبی و هنری بیشتر به مسائل بدیعی می‌پردازیم، تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و انواع هنجارگرایی‌های معنایی را تحلیل می‌کنیم. در سطح فکری می‌بینیم آیا در اثر مورد نظر فکر بکار رفته یا نه و می‌کوشیم تا ببینیم صاحب اثر به چه مکتب فکری



می‌شود. فی‌المثل شاعری که برای بیان و تجربه یکبارۀ خود از حیات با زبان فارسی دوری هزارساله چالش می‌کند، در واقع رویکردی تازه به ادبیات و حیات دارد. رابطه‌ای که در میان اجزای این معادله وجود دارد، سبک است. در واقع کوششی که شاعر برای تجسم و بیان آن تجربه یکبارۀ و تکرار ناشدنی به کار می‌گیرد و در عین حال به نوعی خاص از توان و امکانات زبان استفاده می‌کند، ایجاد سبک می‌کند. شاعر به قول هگل فرزند زمان است. فرد آگاه تحت تأثیر رویدادهای اخلاقی، ملی، دینی و جز اینهاست؛ و هر شاعری در انتقال تجربه یکبارۀ خویش بوسیله امکانات زبانی تحت تأثیر است. هر شاعر وقتی فرزند زمان باشد سخن او طعم و رنگ زمانه او را نیز خواهد داشت.

● نوع پرورش، جنس و مرتبۀ دانش و تفکر و تماشای شاعر تا چه اندازه بر سبک سخن او مؤثر خواهد افتاد؟

■ دکتر قمی‌داری: اگر شاعری مثل ملاحادی سبزواری یا ملاصدرا فیلسوف باشد و شعر هم بگوید، طبعاً تفکر فلسفی‌اش بر سبک سخنش خیلی تأثیر می‌گذارد. گاهی شاعر فیلسوف نیست ولی تحت تأثیر فلسفه رایج در زمان است مثلاً مکتب مشائیه یا اشراقیه در دوره او رایج است. آن مکتب روی شعر شاعر تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر فلسفه‌ها پشتوانه‌های فکری و فرهنگی سبکها هستند که در ساختار یک اثر مؤثرند. زبان معیار، زیبایی‌شناسی، جهان‌بینی، سیستم فکری. فلسفی و جز اینها در سبک شعر مؤثر واقع می‌شود. گاهی حتی شاید شاعر نسبت به سبک فلسفی یا کلامی رایج در زمان خود هنجارگرایی کند.

این مسأله خودش هنرآفرینی است. مثلاً متکلمان معتقدند که جوهر فرد، جزء لاینفک است ولی فلسفه عکس این نظر را دارند و بین عقیدۀ کلامی و فلسفی تفاوت وجود دارد. شاعری مانند حافظ در عین حال که هنرنمایی کرد گردش فکری خودش را هم نشان می‌دهد و می‌گوید:

بعد از اینم نبود شانیه در جوهر فرد

که دهان تو بدین نکته خوش استدلالی است

او می‌گوید من جوهر فرد و اتم نشکن را قبول دارم و نسبت به نظر فلاسفه هنجارگرایی می‌کند. بنابراین این شاعر یا نویسنده تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل فکری، فرهنگی، اخلاقی سبک خودش را به وجود می‌آورد.

● با این حساب مجموعه‌ای از عوامل و اسباب - صوری یا معنایی - که نهایتاً تمایزی را در شعر یا نوشته‌ای نقش می‌زنند، سبک شاعر یا نویسنده را می‌سازند. همینطور است؟

■ دکتر قمی‌داری: طبعاً سبک در اثر اختلاف و تمایز و تنوع به وجود می‌آید. مثلاً فتحعلی‌خان صبا شهنشاه‌نامه سروده است و فردوسی شاهنامه. چه فرقی بین این دو اثر هست که شاهنامه به عنوان یک اثر جهانی مطرح می‌شود ولی شهنشاه‌نامه صبا توفیقی ندارد؟ اگر کسی فلسفه و منطق و ققه و کلام نداند، نمی‌تواند شعر فارسی را خوب درک و هضم کند.

بررسی سبک‌شناسی در سه سطح امکان‌پذیر است: سطح زبانی، سطح ادبی، و سطح فکری.

در سطح زبانی مصالح و مواد زبان را بررسی می‌کنیم. واژگان و ترکیب‌ها و قواعد دستور زبان و فونوتیک و موسیقی زبان را تحلیل

معتقد بوده است. بقول دکتر صفوی می‌کوشیم تا بفهمیم که اگر از یک اثری هنجارگرایی‌ها و قاعده‌افزایی‌ها را برداشتیم چه چیز باقی می‌ماند؟ هر سبک‌شناس احتمالاً هنرمند یا شاعر نیست که بخواهد از زبان یک اثر هنری بسازد و لی به فهم اثر هنری کمک می‌کند. اگر سبک‌شناس قاعده‌افزایی و هنجارگرایی از یک اثر ادبی را بردارد چیزی به نام پیام ادبی یا موضوع باقی می‌ماند که می‌تواند یک نکته دینی، اخلاقی و... باشد. بنابراین این سبک‌شناس باید عادت کند که این آرایه‌ها را از زبان حذف کند تا به پیام راه بیاید.

● به نظر می‌رسد که شما زبان را از تفکر جدا می‌کنید. آیا می‌توانیم تفکر را از زبان تفکیک کنیم؟

■ دکتر قمی‌داری: این تفکیک ذهنی است و فقط برای شناخت کاربرد دارد. وقتی می‌خواهیم بدانیم یک اثر هنری چگونه ساخته شده است، ناچار به مواد اولیه تکیه می‌کنیم. بنابراین آرایه‌های آن را کنار می‌گذاریم تا دریابیم که چه عناصری در این ساختار به کار رفته است و چگونه با هم ترکیب یافته است. البته شاعر اینها را جدا نمی‌کند. لوسین گلدمن می‌گوید شاعر یا هنرمند یک وجود صددرصد شخصی نیست بلکه در اثر خود از تجربه‌های گذشتگان پیوسته استفاده می‌کند. از این رو وقتی می‌خواهیم به شناخت برسیم، باید یک سلسله کارهای انتزاعی انجام دهیم. اثر ادبی در بررسی علمی

متفاوت می بینیم، حتی در هرغزلی يك پدیده سبکی وجود دارد که در غزل دیگر وجود ندارد. دیگر اینکه تفکر را و به طریق اولی سبک را نمی توان از زبان جدا کرد. یعنی اگر زبانی نباشد، سبکی وجود ندارد. شاعر وقتی زبانی را به کار می گیرد يك پدیده فلسفی،



زیباشناختی، اخلاقی و... را نیز به همراه آن می آورد؛ اما اینها در بطن متن وجود دارند و اصلاً لازم نیست سبک شناس به طور مجزا بدان بپردازد. به نظر من اساساً چنین تفکیکی ممکن نیست. سبک شناس باید ابعداً حقیقت و پیام شعر را در يك کُل غیر قابل تفکیک دریابد و سپس آن را به خواننده انتقال دهد. طبیعی است که در این راه باید حرکت خود را از زبان آغاز کند. در واقع، زبان هم مصالح و هم واسطه بیان است. در نتیجه ضرورتی ندارد ما درباره فلسفه به معنای يك اصل عام در دوره زبانی خاصی سخن بگوییم. سبک شناسی مرحله اول نقد ادبی است، یعنی نقد محتوای اثر هنری را سبک شناس به عهده دارد. به این معنا که سبک شناس «چه گفت» و «چگونه گفت» اثر هنری را مشخص می کند یعنی نبی از کار نقد ادبی را سبک شناسی انجام می دهد و بعد نقد ادبی داوری می کند که تا چه اندازه وسیله ای که برای بیان اثر بکار رفته، متناسب با محتوای آن است. بنابراین نیازی به فلسفه من حیث ما هو نداریم. وقتی به فلسفه می پردازیم از سبک شناسی خارج می شویم. ما در مجموع دو نوع سبک شناسی داریم: توصیفی و تجویزی. آنگاه که ما فلسفه را در سبک وارد می کنیم سبک شناسی تجویزی است و آنگاه که به بررسی زبانی و موسیقایی و مانند اینها در يك اثر ادبی می پردازیم، سبک شناسی توصیفی است.

جزء جزء می شود ولی کلیت در جای خود محفوظ می ماند. وقتی می خواهیم نسبت به يك اثر ادبی شناخت بیابیم، روی عناصر آن مانند واژگان، موسیقی، خیال و... تکیه می کنیم. مشکل ما در سبک شناسی، این است که ما هنوز نسبت به آثار ادبی خودمان

شناخت کامل نداریم، برای رسیدن به شناخت باید اجزاء را یکایک تحلیل کنیم.

● اینک ما نسبت به موارث فرهنگی و ادبی خود چنان که باید معرفی نداریم؛ لطیفه ای است. شاید اگر معرفی اصیل درکار بود، سبک شناسی شعر فارسی هم به درستی و راستی صورت می گرفت... بکنیم، اکنون سؤال این است که آیا تفکیک اجزای اثر ادبی - بویژه شعر - اساساً ممکن است؟ چگونه می شود صورت و معنا و موسیقی و ایقاع و صنعت و جز اینها - را در شعر از هم تفکیک کرد و مورد مطالعه قرار داد؟ آن هم شعر فارسی که فقط در صورت وحدت و یگانگی همه این اجزاء مجال تجلی می یابد؟

■ دکتر صفوی: در بررسی علمی، ما ناگزیر از قائل شدن به این تفکیک هستیم. برای شناختن برتری هر يك از آثار ادبی، باید اجزاء شناخت آن اثر را در دست داشته باشیم. مثلاً اگر بخواهیم بدانیم از میان فردوسی، سعدی و حافظ کدامشان از مرتبه شعری برتری برخوردارند، به ناچار باید با ابزار خاصی به این شناخت دست پیدا کنیم. در سبک شناسی موضوع اصلی ما همین نکته است. اگر روش را مشخص کنیم، از آن طریق می توانیم عمل کنیم. محققان ما در روش بررسی ادبیات از ابتدا تفکر فلسفی را به روش خود راه نداده اند. قطعاً اگر با دیدی فلسفی با مقوله سبک شناسی رویارو می شدند، امروزه ما عناوینی چون سبک خراسانی، عراقی و هندی نداشتیم. به بیان دیگر ما از روز اول پایه بررسی هایمان را منطقی و علمی نگذاشته ایم و بدین سبب علم را به تاریخ علم تبدیل کرده ایم. از همین رو، متخصصان ادبیات، به این نکته توجه نکرده اند که چرا شعر حافظ زیباست. چون ابزارهای اولیه کار را در دست نداشتیم. بنابراین، در بررسی های ادبی همواره یا به تقلید از گذشتگان سخن گفتیم و یا ساختارهای اروپاییان را به جای ساختارهای ادبی خود پذیرفتیم. در نتیجه هنوز هم در تحقیق و بررسی علمی ادبیات دچار مشکل می شویم. ما نمی توانیم از روی نظریه هایی که آثار ویلیام شکسپیر یا ویکتور هوگو را بررسی می کردند، شعر فارسی را بررسی کنیم. هر چیزی ابزار خاص خودش را می خواهد. برای رسیدن به این نکته باید طرحی نو دراندازیم. و تا ما آن ذره های اولیه هنر آفرینی را کشف نکنیم و با يك کلیت انتزاعی و مبهم درگیر باشیم، راه بجایی نمی بریم.

■ دکتر عبادیان: هر که می خواهد ادبیات فارسی بخواند، طبعاً باید معرفت و دانشی قابل قبول در این زمینه داشته باشد. بنابراین اصلاً ضرورتی ندارد تا ما در بررسی سبکی اثر ادبی، فلسفه را دخالت دهیم. سبک شناسی شناخت به معنی فلسفی یا معرفت شناختی آن نیست. اگر قرار باشد از این زاویه به سبک نگاه کنیم می توانیم از سبک شناسی مرحوم ملک الشعراء بهار استفاده کنیم که بسیار دقیق سیر تطور تاریخ نثر فارسی را نشان داده است. من معتقدم يك شاعر در همه آثارش یا در سراسر زندگیش به يك سبک شعر نمی گوید. مثلاً در بخشهای چهارگانه غزل سعدی، چهار سبک

● به نظر شما، سبک‌شناسی شعر فارسی چگونه باید صورت

گیرد؟

■ **دکتر عبادیان:** همان طور که گفتیم تفکیک اجزای اثر ادبی، خاصه شعر، امکان‌پذیر نیست؛ اما در باب سبک‌شناسی شعر فارسی باید بگویم اگر کسی با این نوع شعر نسبت و انسی اصیل برقرار کند، می‌تواند «چه گفتن» و «چگونه گفتن» را مبنای کار قرار دهد و آنگاه به سبک‌شناسی توصیفی یا تجویزی آثار بپردازد. به نظر من سبک‌شناس باید یک شعر فارسی را به منزله یک کل تجزیه‌ناپذیر مورد مطالعه قرار دهد و زبان و موسیقی و صورت و... را در هم تنیده و توأمان موضوع بررسی خود کند. شاعری که واجد سبکی خاص می‌شود، در شعر خود زبان و موسیقی و پیامی دیگرگرنه و متمایز دارد که با هم مألوف‌اند و همخوانی دارند.

■ **دکتر قیم‌داری:** سبک‌شناسی مانند طب است، لازم است طیب از علوم مختلف چون شیمی یا فیزیک و ریاضی آگاه باشد. نمی‌توانیم به طیب بگویم چرا از شیمی و فیزیک سخن می‌گویی. این تفکیک علوم متعلق به دوران قدیم است. امروزه معلوم شده است که جهان یک مجموعه و یک فصل است. در سبک‌شناسی از دستور زبان، موسیقی، خیال، معنا و مضمون و جز اینها استفاده می‌شود؛ هر سبک‌شناس به اندازه دانش خود از آنها در بررسی سبکی آثار استفاده می‌کند. از این رو هر سبک‌شناس به مقتضای حال خود معنایی از متن در بررسی خود نشان می‌دهد. آن‌کس که به دستور زبان علاقه بیشتر دارد، بررسی او معطوف به نحو کلام است یا کسی که به مضمون و معنی بیشتر می‌اندیشد طبعاً بررسی او معطوف به معناست. کسانی هم هستند که می‌کوشند تا تمامی دانشهایی را که در بررسی سبک‌شناسی سهم هستند، بشناسند و مورد استفاده قرار دهند. اساساً در هنر یک دال و چند مدلول، یا یک



لفظ و چند معنا داریم. در واقع خاصیت کار هنری ایجاد مدلولهای فراوان برای یک دال است؛ از این رو بنده با جناب استاد عبادیان چندان موافق نیستم که فلسفه مدخلیتی در سبک‌شناسی ندارد. وقتی این قطعه شعر میرفتندرسی را می‌خوانیم:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
صورت زیرین اگر بر نردبان معرفت
بر رُود بالا همان با اصل خود یکتاستی
در نیابد این سخن را هیچ فهم ظاهری
گر ابونصرستی و گر بوعلی سیناستی

این قطعه، مسلماً شعر است ولی شعری عرفانی - فلسفی است. بنابراین در بررسی سبکی این شعر ناگزیر از دخالت دادن فلسفه و عرفان در کار خود هستیم یا وقتی نظم حاج ملاهادی سبزواری را بخوانیم، ولی فلسفه ندانیم به لحاظ سبک‌شناسی کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. وقتی می‌گوید:

انَّ الوجودَ عندنا اصیل
دلیل من خالقنا علیل

باید سابقه‌ای از وجود و اصالت وجود در ذهن داشته باشیم و آنگاه آن را با اصالت ماهیت مقابل بنهیم. همچنین وقتی شاهنامه حکیم توس را می‌خوانیم، اگر مکتب ابن سینایی و خردگرایی آن را نشناسیم و با کلام معتزلی آشنا نباشیم، نمی‌توانیم بخوبی شعر فردوسی توسی را بفهمیم.

● سخن شما وقتی درست است که همه شاعران فارسی زبان شعر فلسفی و عرفانی گفته باشند. ضمناً بخشی از سخنان شما داخل در حوزه نقد ادبی است، نه سبک‌شناسی.

■ **دکتر قیم‌داری:** سبک‌شناسی مقدمه نقد ادبی است. نقد ادبی کار ارزشی است. ما در سبک‌شناسی مواد و مصالح اثر هنری را بیان می‌کنیم و بعد در نقد ادبی آن را ارزیابی و ارزشگذاری می‌کنیم.

■ **دکتر صفوی:** ما در سبک‌شناسی می‌خواهیم بدانیم که شیوه کار این شاعر یا نویسنده چه بوده است. تجویز ما در سبک‌شناسی بیشتر به دلیل نسبی بودن شیوه کار است. مثلاً وقتی می‌گوییم

بنا بر این پس از دریافت مضامین مشترک، به شیوه‌های بیانی مختلف می‌پردازیم مثلاً «وحدت وجود» يك مضمون مشترك است که در طول تاریخ ادبی ما هر کس به تناسب حال خویش آن را بیان کرده است؛ اما اصل موضوع یکی است. این يك نوع سبک‌شناسی است. نوعی دیگری از سبک‌شناسی، به ساختار اثر می‌پردازد که ما می‌توانیم شعر فارسی خود را از این طریق نیز سبک‌شناسی کنیم. در این روش هم به لفظ توجه می‌شود؛ هم به معنی.

● به نظر می‌رسد که آقای دکتر قمی‌داری از بررسی جزء به جزء موسیقی، تفکر، زبان و جز اینها در شعر در گذشته‌اند و طبعاً نوع دیگری از سبک‌شناسی را در نظر دارند یا آن را متناسب با شعر فارسی می‌دانند...

■ دکتر صفوی: بیاییم از دریچه‌ای دیگر به علم سبک‌شناسی نگاه کنیم. هر زبان بی‌نهایت گونه دارد؛ مانند گونه‌های جنسی، زمانی، فرهنگی، شخصیتی، و جز اینها. زبان فارسی امروز، زبان پنجاه سال قبل نیست به همین دلیل، ما اصطلاحاً می‌گوییم «زبان فارسی امروز»، «زبان فارسی عصر قاجار» و مانند اینها.

در این میان، ما يك زبانی را در نظر می‌گیریم با نام «زبان معیار» که نسبت به تمام این گونه‌های زبانی خنثی است. بنا بر این، اگر ما روی قواعد زبان معیار، فی‌المثل قواعد نحوی یا آوایی، مقداری قاعده‌افزایی انجام دهیم، قاعده‌ای به زبان افزوده‌ایم و در واقع به نظم رسیده‌ایم. حال اگر در قواعد زبان هنجار - معیار - بیرون برویم، يك نوع هنجارگریزی انجام می‌دهیم و در نهایت به شعر می‌رسیم. با استفاده از قاعده‌افزایی و هنجارگریزی به يك مثلث معیار می‌رسیم که يك رأس آن نظم و دو رأس دیگر شعر و نثر خواهد بود. نظم در اصل، بازی با رویه‌ی زبان است و معنی را دستکاری نمی‌کند. اما در شعر چالش با درونه‌ی زبان صورت می‌گیرد



یعنی بحث ابزارهای معنایی پیش می‌آید. مثلاً حافظ می‌گوید:

صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت:

نازکم کن که در این باغ یسی چون تو شکفت

در مصرع اول، مرغ چمن با گل سخن می‌گوید. کلام حافظ در

این مصرع در واقع از زبان هنجار عدول کرده و به شعر رسیده است.

اگر بازی با صورت زبان يك طرف باشد و چالش با معنی طرف دیگر،

بحث درباره‌ی ادبیات ما همواره بین صورت و معنی در حال حرکت

حافظ در غزل‌سرایی بهتر از سلمان ساوجی است نقد ادبی حضور پیدا می‌کند؛ ولی ما هنوز قبل از این مرحله هستیم. ما در سبک‌شناسی قطعاً کار ارزشی نمی‌کنیم. در اولین مرحله اطلاعاتی لازم داریم تا بتوانیم آثار هنری را بررسی کنیم. اول باید ابزارهای کارمان را مشخص کنیم. ابزارهای اولیه هم زمانی حاصل می‌شود که ما يك نظریه عمومی درباره‌ی این مسأله داشته باشیم.

شعر فارسی در طول تاریخ ابزارهای خودش را به ما معرفی می‌کند. اگر ما صورت و معنی را توأمان در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که مثلاً در دوره اول شعر فارسی، بازی‌ها زبانی و صوری بیشتر به چشم می‌خورد و در دوره دوم یا سبک عراقی صورت و معنی یکسان مورد توجه شاعران است؛ اما در سبک هندی بیشتر معنی خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی صورت شعر آن قدر اهمیت نمی‌یابد.

بنا بر این تا وقتی از ابزارهای اولیه استفاده نکنیم، سبک‌شناسی انجام نخواهد شد. طبعاً همه ابزارها بر همه انواع شعر قابل انطباق نیست؛ مثلاً اگر از عروض و قافیه سخن می‌گوییم این ابزار در شعر قدیم و تا حدودی شعر نیمایی قابل استفاده است، اما در بررسی شعر سپید، نمی‌توانیم از این ابزار در شناسایی سبکی اثر استفاده کنیم.

■ دکتر عبادپان: سبک‌شناسی عمدتاً عینی است و طبعاً کار ارزشی نمی‌کند حال آنکه نقد ادبی کاری ارزشی است. در مرحله اول سبک‌شناسی باید واقعیت زبانی مشخص شود. «چرا گفت» و «چگونه گفت» اثر مشخص شود تا نقد به رابطه «چگونه گفت» و «چه گفت» از درون اثر پاسخ دهد و ارزش‌گذاری کند. توجه به مباحث جنبی مانند فلسفه، اخلاق، دین و آداب و رسوم مربوط به نقد ادبی است که باید ارزش‌گذاری کند و دخالت دادن آنها در بررسی سبکی به شیوه منتقدان جایز نیست چون ما در سبک‌شناسی بیش از هر چیز به زبان توجه داریم. برای مثال در سبک‌شناسی غزلیات حافظ، سبک‌شناس غزل‌ها را دسته‌بندی می‌کند و درصد عرفانی، دنیایی و عشقی را مشخص می‌کند ولی کار ارزش‌گذاری را به عهده ناقد می‌گذارد.

● همان‌طور که در ضمن بحث گفته شد، بسیاری از آراء و اقوال بیگانگان طبیعتاً قابل انطباق با شعر ما نیست. با این حساب معلوم می‌شود که سبک‌شناسی شعر فارسی باید با توجه به ویژگیهای آن صورت پذیرد. حال این ویژگیها چیست و اساساً چگونه باید احصاء شود، امری است که باید مورد بررسی قرار گیرد.

■ دکتر قمی‌داری: در حال حاضر برای سبک‌شناسی آثار ادبی‌مان باید شیوه‌ای آمیخته به کار ببریم؛ یعنی از ساخت، معنی، واژگان، تاریخ، فلسفه و جز اینها به طور کلی استفاده کنیم. برای این کار باید يك تقسیمات شناختی در نظر بگیریم یا از مکاتب سبک‌شناختی استفاده کنیم. در سبک‌شناسی توصیفی مثلاً می‌گوییم در سبک خراسانی فلان مضمون و معنا رایج است. باید اول دریابیم چه مضامین مشترکی در هر دوره ادبی وجود دارد؛ بعد دریابیم که چگونه این مضامین بیان شده است. مثلاً رودکی می‌گوید:

می‌آرد شرف مردمی پدید

و آزاده نژاد از درم خرید

حافظ می‌گوید:

صوفی از پرتو می‌رازنهانی دانست

گوهر هر کس از این لعل توانی دانست

با شاعر دیگری همین مضمون را به گونه دیگری بیان کرده است:

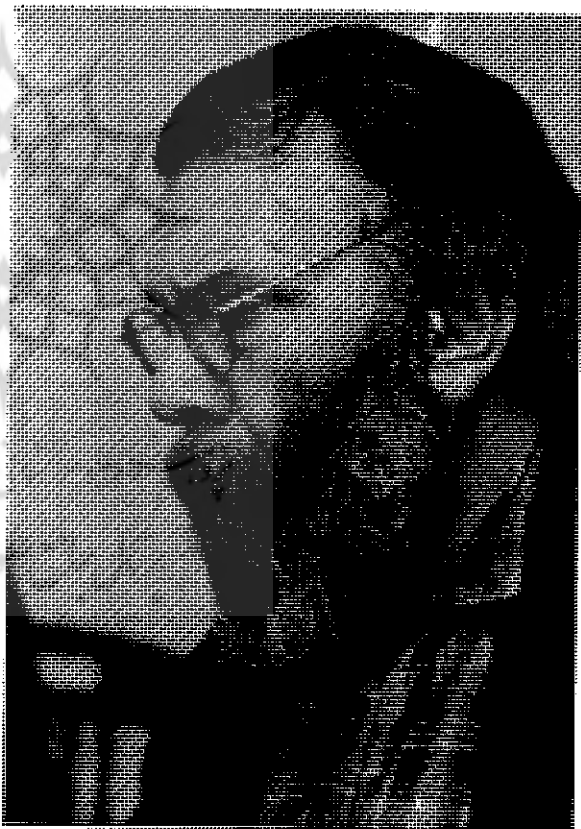
خواهد بود.

بنابراین روشی که يك نظم آفرین یا شاعر هنرمند برای خروج و عدول از زبان هنجار به کار می‌گیرد، اعم از قاعده‌افزایی یا هنجارگریزی، سبک نامیده می‌شود به نظر من با این روش می‌توان سبک شعر فارسی را بررسی کرد.

■ **استاد معلم:** آیا سبک امری صددرصد اختیاری است، یا جبری؟ از زمان قرین یا مشق شاعر تا زمان تجلی سبک او آیا فعلی اختیاری صورت گرفته یا جبر؟

■ **دکتر قیم‌داری:** در کار علمی می‌توانیم بگوییم چگونه عملی به منصفه ظهور می‌رسد و این را از طریق آزمایش‌های علمی ثابت کنیم. اما در حوزه هنر ما نمی‌توانیم به انگیزه‌های اصلی يك اثر به‌درستی دست پیدا کنیم، جز آنکه «پدرک و لایوسف» باشد؛ یعنی درک می‌کنیم ولی نمی‌توانیم برای دیگران تحلیل و توصیف کنیم. هنر قابل تقلید و تکرار نیست اما مکاشفات و اختراعات علمی قابل تکرار و تقلید است. از این‌رو در هنر نمی‌توانیم مثلاً بگوییم فلان شاعر چگونه این شعر را سروده است.

■ **استاد معلم:** از سیاق سخن شما چنین برمی‌آید که يك شاعر در گزینش سبک و شیوه اختیار دارد. با این توضیحی که دادید



تحقیقات ادیبان و محققان و حتی خود حضرت عالی در این باره پایه علمی نخواهد داشت. چون بر این اساس دسته‌بندی و طبقه‌بندی موجود در عرصه ادبیات قابل تغییر و تبدیل است، چون علم نیست. پس سؤال همچنان باقی است که آیا شاعر مختار است یا مجبور؟ اگر مجبور است، آن جبر چیست؟

■ **دکتر صفوی:** سبک‌شناسی يك علم است. ما در سبک‌شناسی به اثر توجه می‌کنیم نه به چگونگی خلق يك اثر. در سبک‌شناسی اصلاً

کاری نداریم که فلان شاعر کجا به دنیا آمده، چرا شعر گفته، چه موقعیت اجتماعی داشته و تحت تأثیر چه فرهنگی بوده است. ما با شاعر کار نداریم بلکه با شعر روبه‌روایم. وقتی به جبر و اختیار خلق يك اثر بپردازیم به هیچ نتیجه‌ای نخواهیم رسید.

■ **دکتر قیم‌داری:** هنرمند اساساً يك موجود پیچیده است. گاه بر اثر تکرار و گاه بر اساس الهام کاری انجام می‌دهد که اینها دو مقوله جدا از هم هستند. مثلاً شاعر اداری با شاعر حرفه‌ای فرق دارد. ما این نکته را به دلالت موضوع، شرایط اجتماعی و زبان شاعر متوجه می‌شویم. شاعری مثل قاتنی به مناسبت‌های مختلف شعر سروده و از هنرش در جهت امرامعاش استفاده کرده است. اما حافظ می‌گوید:

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

سخنی که از جان برآمده، لاجرم بر دل می‌نشیند. ما با عوامل مختلفی در طول تاریخ می‌توانیم شاعر درباری را از غیر آن بشناسیم.

■ **استاد معلم:** قاتنی نمونه خوبی است که مثال زدید. او در شاعری پایه ارجمندی دارد، الا آنکه از لحاظ اخلاقی چندان موجه نیست. مسأله مدح و صلح‌ستانی هم در عین حال که مسأله جدیدی است، در روزگار ما با آن سیاسی معامله می‌شود. برخی در روزگار ما فقط به این دلیل که فلان شاعر مداح بوده، تحقیق را درباره او و شعرش سد می‌کنند، مثلاً مردی مانند انوری با آن پایه بلند شاعری صرفاً بخاطر مداحی کنار گذاشته می‌شود؛ در حالی که این مسأله جدیدی نیست و حتی دوست سال قبل از پیامبر (ص) در میان اعراب رواج داشته است. قدام طمع را به عنوان یکی از دواعی شعر برشمرده‌اند، بنابراین باید بررسی روانکاوانه کرد تا معلوم شود آیا کسی که به خاطر طمع شعر می‌گوید در کار خود اصیل است یا نیست؟ حتی در میان ادبای عرب مرسوم بود که تنها دو شاعر وجود دارند: یکی امرؤالقیس که داعیه طمع نداشت و دیگری ابوفراس حمدانی که چون شاهزاده بود، پول نمی‌خواست. از این‌رو، این دو تن به نظر آنان اصالت داشتند. این در حالی است که شاعران طمعکار هم به واسطه اصالت داشتن داعیه طمع، اصیل تلقی می‌شدند.

■ **دکتر قیم‌داری:** انگیزه‌های شعر يك مقوله تشکیکی است. يك سلسله مسائل اصولی وجود دارد که سلسله تعیین مصداق است. ما يك اسلوب را بیان می‌کنیم. ناصر خسرو می‌گوید:

دل‌تان خوش گردد به دروغی که بگویید
ای بیهوده‌گویان که شما از فضلائید!

انگیزه يك مقدار به نیت درونی برمی‌گردد و يك مقدار به قضاوت ناقدان و صاحبان سخن. برای سبک‌شناس فرقی نمی‌کند که این شاعر انوری است یا مولوی. او يك سلسله روش‌های علمی و آماری دارد که به مقداری که می‌تواند، نسبت به آن شناخت پیدا می‌کند. در بیت:

شاه شمشاد قدان، خسرو شیرین‌دهنان
که به مرگان شکند قلب همه صف‌شکنان

شاعر يك صحنه و تابلو می‌آفریند، اما تعیین مصداق این بیت کار مشکلی است. شاعر گاه می‌خواهد معنایی ارائه کند و گاه فقط درصدد ارائه يك تصویر زیباست. گاه معنی بر زیبایی می‌چربد و گاه زیبایی بر معنی می‌چربد. بنابراین، ما در سبک‌شناسی به این عوامل توجه می‌کنیم و هر یک با علم قلیل خود دریافتی از متن خواهیم



داشت: یعنی تا آنجایی که قدرت شناسایی محسوس ما اجازه می‌دهد، روی این مباحث کار می‌کنیم. سبک‌شناسی یک بحث توصیفی است، بحث تعیین تکلیف نیست، چون سبک‌شناسی به صورت یک دانش درآمده است.

■ **دکتر صفوی:** ما در سبک‌شناسی اگر از عوامل برون زبانی استفاده می‌کنیم، برای آن است که این عوامل بتوانند در مباحث درون زبانی به ما کمک کنند. یعنی ما از فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و جز اینها به گونه‌ای استفاده می‌کنیم که بتواند به ما در تحلیل درون زبانی کمک کند.

● به این ترتیب می‌توان گفت شما معتقدید که توجه به دین، اخلاق، خاندان، تربیت، محیط زندگی، پشتوانه فکری و فرهنگی شاعر نقشی در سبک‌شناسی آثارش نخواهد داشت و تعیین سبک و مشخصات سبکی فقط و فقط با توجه به خود اثر صورت می‌گیرد.

■ **دکتر قمی‌داری:** این، بسته به نوع خاصی از مکاتب سبک‌شناسی است که ما آن را انتخاب می‌کنیم. مثلاً سبک‌شناسی تکوینی می‌گوید شاعری مانند فردوسی فقط در قرن چهارم هـ. ق. می‌تواند شاهنامه را بسراید. در قرن سوم چنین شاعری نبوده است؛ چون غزنویان بر ایران تسلط یافتند و زبان فارسی را از درون یک مقدار تحقیر کردند. بنابراین، دلایل و عوامل تاریخی و اجتماعی بسیاری سبب گردید تا حکیم توس در قرن چهارم دست به چنین کار ارجمندی بزنند. طبعاً هر سبک‌شناسی دارای اصول و قواعدی خاص خود است. تمام مسائل بسته به این است که شما کدامیک از روشهای سبک‌شناسی را انتخاب کنید.

■ **دکتر صفوی:** ما در وهله اول باید بدانیم که مشکل ما در عرصه سبک‌شناسی شعر فارسی چیست و این انواع سبکی شعر فارسی مانند خراسانی، عراقی و هندی چرا مشکل برانگیزند. اولین اشکال آن است که از نظر اصطلاحی ما از واژه‌ای استفاده می‌کنیم که اشاره به یک ناحیه خاص جغرافیایی دارد ولی نظرها به یک دوره زمانی معطوف است. ثانیاً ما محدوده‌ای را به نام خراسان در نظر می‌گیریم و بعد شاعرانی را به سبک خراسانی منتسب می‌کنیم که اصلاً در ناحیه خراسان نبوده‌اند. در سبک عراقی وضعیت به مراتب بدتر است. یعنی بسیاری از بزرگان این سبک در ناحیه عراق نبودند. حتی شاعر خراسانی در سبک عراقی جا گرفته است. سبک هندی هم با این معضل روبروست. تعدادی از شاعران سبک هندی آن قدر ساده

شعر می‌گویند که می‌توانند به سبک خراسانی متعلق باشند. اشکال عمده آن است که اصطلاحات ما در سبک‌شناسی، نشان‌دهنده جهان‌بینی خاصی نیستند ولی وقتی در اروپا می‌گویند سبک ناتورالیسم، مشخص است که این افراد به طبیعت‌گرایی داشتند ولی در سبکهای معروف ما این مسأله مشخص نیست. وقتی ما سبک‌ها را مقطعی جدا بکنیم، اجازه نمی‌دهیم که سایه‌روشن‌های بین آنها توجه ما را بخود جلب کنند.

■ **دکتر قمی‌داری:** ما در هر دوره‌ای تعدادی پشتوانه‌های فکری داریم. اگر ما به یک نظام ارتباطی معتقد باشیم و اینکه عالم یک نظام منسجم است و همه چیز با یکدیگر مرتبط است؛ می‌توانیم از وجهی دیگر به سبک نگاه کنیم. ما در مقطعی از تاریخ خودمان فیلسوفی به نام ابن‌سینا داریم که خردگرا است. در این دوره طبعاً فلسفه تجربی توسعه پیدا می‌کند. در نتیجه مکتبی در جهان‌بینی اسلامی به وجود می‌آید که علمی و استدلالی است. طبعاً هنری که در این مکتب استدلالی به وجود می‌آید، با مکتب فکری حاکم ارتباط تنگاتنگ دارد. برای مثال، ناصر خسرو در مکتب مشائی قرار می‌گیرد، چون خردگراست و فردوسی براساس کلام معتزلی می‌گوید:

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه برنگذرد

بنابراین، مکتب مشائی یا تعقل‌گرا طبعاً روی هنر آن دوره اثر می‌گذارد. حال، شاعری مانند ابوالفرج رونی که در هند بود، اگر به مقوله خرد توجه کرده، نباید بگوییم که سبک لاهوری داشته است. اگر عناوین سبکها فکری و فلسفی باشد، شمول بیشتری خواهد داشت. مثلاً در اروپا می‌گویند سبک کلاسیک یعنی سبک تعقل و خرد یا سبک رئالیسم یعنی سبکی که به واقع‌گرایی توجه بیشتر کرده است؛ ولی وقتی می‌گوییم سبک خراسانی فقط شاعرانی را در نظر می‌گیریم که در منطقه خراسان زندگی می‌کردند. البته این مشکل از تذکره‌ها آغاز شد.

● البته این سخن جدیدی است که شاعران سبک خراسانی لزوماً ساکنان خراسان‌اند. بحث درباره سبکهای معروف شعر فارسی زمانی می‌تواند به نتیجه برسد که ما قدری دقیقتر به این مقوله بپردازیم و به شدت از مسامحه پرهیزیم. طبیعی است که بخشی از شعر فارسی - دوره اول - به جهت خاستگاهش شعر سبک خراسانی نام گرفته است چون از دل زبان و فرهنگ غالب سربرآورد.

■ **استاد معلم:** همینطور است. اجازه بدهید مثالی بیاورم. تهران از زمان قاجاریه مرکز ایران شد. این لهجه تهرانی که لهجه قجری نیز به آن گفته‌اند تا آستانه آمدن رسانه‌هایی مانند رادیو و تلویزیون به دلیل مرکزیت تهران و اهمیت سیاسی آن، در این منطقه و در مراکز قدرت در ایالات و ولایات - رسوخ پیدا کرد. رسانه‌ها این روند را کمی توسعه دادند. الان اگر به هر جای ایران حتی روستاها بروید، می‌بینید که والدین یا یکدیگر به زبان یا لهجه محلی سخن می‌گویند اما با فرزندانشان به لهجه تهرانی حرف می‌زنند. اکنون لهجه غالبی که در شهرها، ادارات و مراکز پررفت و آمد تجاری وجود دارد، همان لهجه قجری است. جناب آقای صفوی! این نکته می‌باید از نظر حضرت عالی به منزله یک زیان‌شناس حائز اهمیت باشد. طبعاً شما به این نکته قائلید که مرکزیت و مسائل سیاسی و اقتصادی و مانند اینها عموماً بر فرهنگ و خصوصاً بر زبان اثر می‌گذارد. برخلاف

آنچه پنداشته می‌شود. تسمیه سبک به خراسانی و عراقی و هندی نه تنها غیرعلمی نیست بلکه نسبت به پیشنهاد آقای تیم‌داری که معتقدند سبکها باید بر اساس فکر و فلسفه تعیین شوند، عمومی تر است. تعلق شاعری به یک دستگاه فلسفی امری خاص است از این گذشته همه شاعران فیلسوف و متفکر نیستند، شعر هم ساختها و انواع مختلفی دارد که فقط یک نوع خاص آن فلسفی یا عرفانی خواهد بود. اگر همه شعرها را گردآوری کنند، شعر عامیانه قطعاً به لحاظ کمی بیش از همه انواع شعر است. تقسیم‌بندی مشهور سبکهای شعر فارسی امری صرفاً جغرافیایی نیست، بلکه تاریخی نیز هست. می‌دانیم که حکومت‌های اولیه ایرانی در خراسان پا گرفتند. شعر



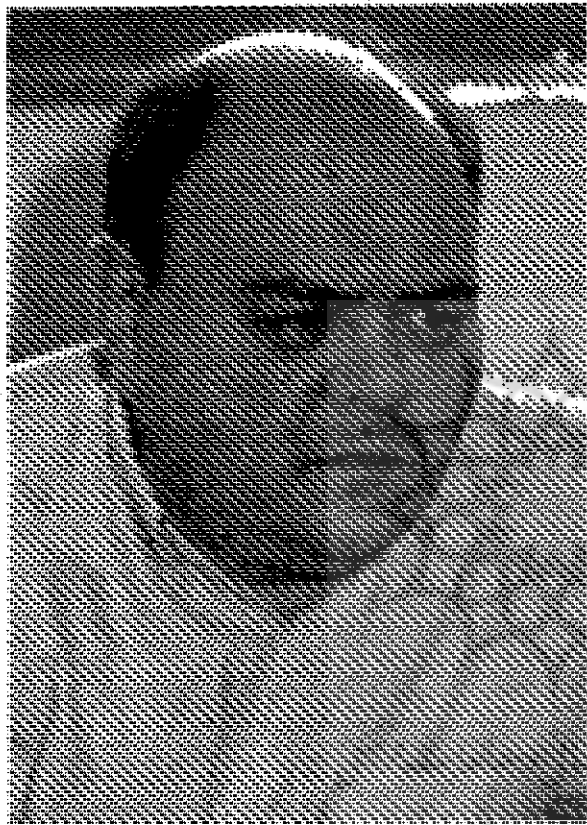
فارسی هم ابتدا در خراسان زاده شد و در آنجا بالید. تحقیقاتی که درباره خوارزم انجام داده‌اند، نشان می‌دهد که شخصیهایی مانند قتیبه بن مسلم یا سمران مهلب، اولین حاکمان مسلمان خراسان، نسبت به ادبیات عرب شدیداً دلبستگی داشتند. شاعران در این دوره در مرکز شبه جزیره شعرهایشان را می‌سرایند و در خراسان عرضه می‌کنند. در واقع خراسان در زمان حکومت عربها به نوعی کانون ادبیات محسوب می‌شود. شعر فارسی پس از اسلام در خراسان زاییده می‌شود و حکومت‌های ملی اولیه در آنجا تحقق پیدا می‌کنند؛ و بعد، در دوره سامانیان، صفاریان و خوارزمشاهیان، عموماً مرکزیت فرهنگی با خراسان است و شعر فارسی در آنجا نضج می‌گیرد. بنابراین تسمیه سبکهای مشهور شعر فارسی هم تاریخی است، هم جغرافیایی. به همین دلیل اگر یک شاعر رازی در عصر غزنویان مثلاً با عنصری مناظره می‌کند. سبک این دو با هم تفاوت ندارد؛ با اینکه از دو ناحیه مختلف و دور از هم‌اند؛ چون رواج با زبان رایج در خراسان است. همچنان که الآن تهران تعیین‌کننده است. قطعاً تقسیم‌بندی سبکهای شعر فارسی به خراسانی و عراقی و هندی، ابتدا توسط ادبا پیشنهاد نشده است؛ ولی برای یک زبان‌شناس این نوع تقسیم‌بندی نباید کودکانه و خالی از هر نوع لطیفه و دلالتی به نظر بیاید. زبان‌شناسان اگر به درستی تحقیق کنند. درمی‌یابند که این اصطلاحات و عناوین خالی از لطایف و دقایقی نیستند. فی‌المثل نامگذاری سبکی به سبک خراسانی هم امری تاریخی است و هم جغرافیایی، چون شعر در آن بستر زاده شد، بالید و بعد مورد تحلیل قرار گرفت. اصلاً مردم ایران این نوع تقسیم‌بندی را از دوره پیش از اسلام با خود آوردند یعنی همان تقسیم‌بندی که بین فرهنگ پارتیان و فارسیان پیش از اسلام بود، در ایران دوره اسلامی به عنوان

خراسانیه و عراقیه تجلی کرد. حالا اگر زبان‌شناس دلسوزی بر این اساس به تبیین ویژگی‌های زبان پارتی و زبان فارسی بپردازد، به نتایج جالب توجهی خواهد رسید. اگر شعر را پدیده‌ای زبانی بدانیم که در نسبت با تاریخ و جغرافیاست بر این اساس با مطالعه دقیق تاریخ و جغرافیا و زبان درمی‌یابیم که تقسیم‌بندی شعر ما به سبک خراسانی، عراقی و هندی بر تقسیم‌بندی غربیان در سبک ترجیح دارد. این تقسیم‌بندی واقعی تر است و دایره شمول بزرگتری دارد، اما اگر اندیشه را ملاک قرار دهیم، می‌بینیم که بعضی از شعرا، صاحب اندیشه هستند و بعضی نیستند. شاعر عامیانه سرا داعیه اندیشه‌مدون و دستگاه فلسفی خاص ندارد تا ما او را در دسته‌مثنویان قرار بدهیم یا اشراقیان. این در حالی است که اگر زبان اصل قرار بگیرد، به طور قطع هم شاعر عامی در آن جا می‌گیرد و هم شاعر عارف یا خردگرا و جز اینها. اگر در وجه تسمیه سبکهای خراسانی و عراقی تحقیق کنیم و بخواهیم بدانیم که چرا سبک‌های اصلی، این دو سبک هستند، به نتیجه قابل قبولی خواهیم رسید. سبک هندی به معنای خاصش نه اصفهانی است و نه تاب تسمیه‌هایی دیگر را که بعضی از بزرگواران ما در دوره اخیر اظهار کردند دارد. استاد امیری فیروزکوهی چون به صائب علاقه داشت، این سبک را اصفهانی می‌دانست. مرحوم جلال‌الدین همایی به علت علاقه‌ای که به شیراز و اصفهان داشت، اصلاً متکرر سبک هندی بود و می‌گفت سبک عراقی مشتمل است بر سبک عراقی، عالی، متوسط و ضعیف. بعد هم سبک هندی را عراقی متوسط به‌شمار می‌آورد. البته تقسیم‌بندی ایشان چندان غلط هم نبود؛ جز آنکه سبک هندی، سبک عراقی متوسط نیست، سبک عراقی متوسط در همان زمان وجود داشت. مثلاً محتشم کاشانی، فیض و فیاض لاهیجی حقیقتاً شاعر سبک هندی نیستند. بلکه شاعر سبک عراقی متوسط هستند. اگرچه مضمون‌پردازی می‌کنند، زبان آنان عراقی است، چنانکه زبان امیری فیروزکوهی، زبان عراقی بود. خود بنده بین منطقه تهران و خراسان به دنیا آمده‌ام اما زبان من به جهت زیرساخت قریلات پارتی دارد؛ ولی مرکزیت تهران و نوع آموزشی که دیدم زبان عراقی را بر ذهن و شعر من مسلط کرده است. به هر حال، تقسیم‌بندی سبکی ادبای گذشته‌ما هم اصالت دارد و هم بسیار دقیق است. آن تقسیم‌بندی فکری و فلسفی که پیشنهاد کردید کار را به خصوص برای آموزش مشکل می‌کند. چون از این زمره‌ای که شاعرانند اقلیتی با مکاتب کلامی، فلسفی و عرفانی سروکار دارند. از این رو تقسیم‌بندی شما بسیار مشکل‌آفرین خواهد بود؛ در حالی که این اسامی که برای سبک در دوره‌های پیش گذاشتند، در واقع با دانش زبان‌شناسی که جدید است، منطبق است. سبک‌شناسی غربی چندان با زبان‌شناسی مطابقت ندارد.

سبک هندی همانی است که در کهنه بوجود آمده است و نماینده حقیقی آن یا شعرای هندی و یا شعرایی هستند که مدت مدیدی از عمر خود را در هند به سر بردند و ذهن و زبان اینها آثار بسیار دقیقی بر موسیقی شعرشان به‌جا گذاشت. منظوم از موسیقی، عروض نیست چرا که عروض شعر عراقی و هندی با هم مطابقت دارد ولی شعرهای این دو سبک از جهت ایقاع با هم تطبیق نمی‌کنند. اگر در موسیقی کلام این دو سبک دقیق شویم، اختلاف موردنظر را درمی‌یابیم.

گذشتگان متوجه سبکهای برزخی هم بودند. وقتی محل قدرت

انتقال پیدا می‌کرد و بعد بطور طبیعی ذهنیت و زبان و فرهنگ منطقه دیگری رایج می‌شد، این مسأله بر شعرا هم اثر می‌گذاشت. شعرا به دلایلی، همواره نظری به دربارها داشتند. وقتی مراکز قدرت انتقال پیدا می‌کرد، شاعر حتی به خاطر مداحی، سعی می‌کرد به زبان ممدوح نزدیک بشود، ولی چون جایگاه تربیتش جای دیگری بود، به درستی و راستی توفیق نمی‌یافت. سنائی و عطار جزو شاعران سبک بزرخی هستند؛ چون اگر سبک بودن کلمات ملاک باشد اینها از هر عراقی، عراقی‌ترند. بنابراین شعر بسیاری از شعرا را باید در سبک بزرخی گنجانید. قدمای ما در عین حال به لطایف دیگری نیز توجه داشتند. فی‌المثل به محض اینکه در یک جای دیگری خارج از دایره‌های شناخته‌شده شعر، هسته‌ای تشکیل می‌شد، نام جدیدی برای آن هسته وضع می‌کردند. مثلاً شاعرانی را که در آذربایجان شمالی بودند مانند فلکی شروانی، خاقانی و نظامی، شاعران سبک آذربایجانی می‌نامیدند. یعنی در عین حال که شعرشان را مشخصاً تفکیک نمی‌کردند، آن‌را واجد ویژگی‌های خاصی می‌دانستند. من بر آنم که «بهبوده، سخن بدین درازی نبود». نامگذاری این سبکها از روی تسامح و بلاهت نبوده است. این جریان، یک جریان اصیل است. امروز اگر سبک‌شناسی یک امر جدی تلقی بشود، برای تحقق آن ابتدا باید به زبان رجوع شود. ما باید ببینیم که آیا تفکیک زبانی وجود دارد؟ آیا زبان فارسی یک چیز یکپارچه است یا مثلاً زبان خراسانیان و زبان عراقیان به جهات مختلف از هم تفکیک می‌شوند. به نظر بنده این تفاوت یک تفاوت اصیل و ریشه‌دار است مانند تفاوت پارسیان و پارسیان که حتی اگر مثلاً بحث اندیشه‌ها و مذاهب و ادیان قدیم هم پیش بیاید می‌توان به چنین تفکیکی قائل شد. برای روشن شدن موضوع مثالی می‌آورم. شاهنامه در خراسان به وجود آمد؛ چون اساساً ممکن نبود که چنین منظومه‌ای در حوزه‌زبان و تفکر عراقی به وجود بیاید. در حوزه تفکر عراقی اگر منظومه‌ای می‌خواهد بوجود بیاید، از جنس دیگری است. طبعاً بی‌سببی نیست که شاهنامه در خراسان بوجود می‌آید و نه در عراق. مسلماً اگر فکر کنیم تقسیم‌بندی مشهور سبکهای شعر فارسی بی‌سبب اتفاق افتاده است، ساده‌لوحی و مسامحه کرده‌ایم. این تقسیم‌بندی یقیناً اصیل است و از تقسیم‌بندی غربیان شاملتر، کاملتر و حتی جدیدتر است. غربیان پس از رنسانس این تقسیمات را انجام دادند، در حالی که تقسیم‌بندی ما قدیمیتر است و در عین حال بر اساس زبان‌شناسی و حتی دریافتهای جدید ادبی قابل اثبات.



موسیقی هم در اثبات اصالت سبکهای ما نقش بسیار حساسی دارد. هیچ‌کس تردید ندارد که موسیقی مردم خراسان با موسیقی مردم عراق متفاوت است و این هر دو در شعر ما نقش دارند. یکی از تفاوت‌های موسیقی این دو ناحیه نرمی یکی و خشونت دیگری است. یعنی در موسیقی خراسانی خشونت به مراتب بیشتر از موسیقی عراقی است. طبعاً شاعری که با موسیقی عراقی انس دارد شعر نمی‌گوید. تأثیر این عامل در ایقاع و موسیقی کلام شاعران مناطق مختلف آشکارا دیده می‌شود. این تفاوت زمانی آشکارتر می‌شود که فی‌المثل شعر بیدل را بخواهیم بر اساس ردیفهای موسیقی سنتی فارسی -عراقی- به‌آواز بخوانیم.

دکتر صفوی: اگر ما این سبکها را از نظر زبان‌شناسی مورد بررسی قرار دهیم قطعاً وضع به مراتب بدتر خواهد شد چون از نظر

زبان‌شناسی وضعیت زبان قرن چهارم خراسان روشن است. زبان قرن هشتم شیراز هم روشن است و تحقیقات فراوانی در این زمینه انجام شده است. اگر بخواهیم به لحاظ سلسله‌ای بررسی کنیم. اول اینکه صفاریان اصلاً در خراسان نیستند. سلجوقیان هم در خراسان نبودند. شعرا با زبان میانه‌ی شعر می‌گفتند نه با زبان بومی و منطقه‌ای خودشان. بنابراین اصلاً نمی‌توانیم ملاک را زبان خراسان یا شیراز بگیریم. زبان میانه‌ی فارسی در بین شاعران رایج بوده است، اگر قرار بود زبان خراسانی تأثیر بگذارد، شاهنامه را امروز ما اصلاً نمی‌فهمیدیم، ولی به زبانی نوشته شده که نهایت از طریق تیسفون وارد زبان فارسی شده است، نه زبان خراسانی. زبان خراسان پارتی

بوده است. زبان پارتی به زبان فارسی شباهت دارد، ولی آن قدر شباهت ندارد که من بتوانم امروز شاهنامه را بخوانم. شعرا در دربار به زبان میانه‌ی سخن می‌گفتند.

استاد معلم: این معنی که شما دریافت کردید، مورد نظر من نبود. ببینید! اکنون زبان فارسی میانه‌ی -یعنی همین زبان رایج- زبان معمول ایلات، عشایر و قبایل نیست بلکه یک زبان عمومی و رسمی است که لر و ترک و بلوچ عنداللزوم به این زبان سخن می‌گویند ولی طبعاً اینها به لحاظ حرف زدن از هم متفاوت خواهند بود. فارسی میانه‌ی در هر جای ایران که استعمال می‌شود از زیرساخت آن زبان در موسیقی و در تقطیع عبارات و کلمات ... متأثر می‌شود. خراسان مورد نظر در بحث ما طبعاً خراسان امروز یعنی منطقه‌ای که ما الآن می‌شناسیم، نیست. در واقع چون حکومت‌های اولیه در خراسان به وجود آمدند مانند طاهریان، سامانیان و غزنویان، شاعران اولیه هم پرورده این بارگاهها و دربارها هستند اما عنصری به رودکی توجه دارد، منوچهری هم به رودکی توجه دارد، اینان به محمود غزنوی که

ترك است توجهی ندارند. حوزه سکایی‌ها و حوزه پارتیان قدیم به دلالت آمیختگی افسانه‌های این دو حوزه یکپارچه تلقی می‌شود. تفکیک‌هایی که شما عنوان می‌کنید شاید بین محمود غزنوی و ترك‌های سلجوقی برقرار باشد، اما عنصری و عسجدی و امثالهم ماجرایشان از قرار دیگری است.

■ **دکتر صفوی:** با این حساب تکلیف شاعرانی که در دربار خراسان یا اصلاً در ناحیه خراسان نبودند چه می‌شود؟ مانند عضائری رازی یا در دوره به اصطلاح سبک عراقی، مولانا که اصلاً در ناحیه عراق نبوده است، آیا ما در کلیات شمس یا در مثنوی، ابزارهای زبان ترکی سلجوقی را می‌بینیم؟

■ **استاد معلم:** این‌گونه نشانه‌شناسی از آن شماست. ما در بررسی‌های خود، در واقع بیش از آن‌که به شعر فکر کنیم، به زبان فکر می‌کنیم. برخی از دستاوردهای زبان‌شناسی شما را هم در تحقیقات جدید جدی گرفتیم. گفتیم در مرکزیت دولتها و در حول و حوش آنها يك تمدنی ایجاد می‌شود و در واقع در رواج زبان و بیان تأثیر دارد. فلان شاعر که می‌خواهد برای پادشاه سامانی شعر بگوید، باید چنان شعر بگوید که او بفهمد و بپذیرد وصله بدهد. به همین خاطر شعرای هند که برای گورکانیان هند شعر می‌گفتند، وقتی در دربارهای ما برای پادشاهان شعر می‌گفتند، آن قدر پذیرفته نشد. در نتیجه گفتند بیاییم سبک بازگشت را ایجاد کنیم؛ چون اگر قرار بود مانند آنجا شعر بگویند مطامعشان به خطر می‌افتاد. زبان میانه‌ای از محیطی که بر آن غلبه می‌یابد. حوزه زبانهای بومی و منطقه‌ای. تأثیر می‌پذیرد به همین خاطر حافظ می‌گوید:

«ترکان پارسی گوی بخشندگان عمرند»

اینقدر قیامز در کار هست که شاعر از ترکان پارسی گوی خوشش می‌آید. معلوم است که زبان فارسی به خراسان رفت و مردم خراسان در این زبان متجلی شدند، ولی تمام خصیصه‌های آن زبان زیری، یعنی موسیقی، کلمات و بافتش را در زبان میانه‌ای -فارسی- متجلی کردند. طبعاً این لطیفه در يك فرآورده عالی زبانی که شعر باشد، ابتدا در دربار سامانیان خراسان سنت خود را یافت و تا دیرزمانی بر فرهنگ فارسی تأثیر گذاشت. از هرات به بخارا و از بخارا به قزوین رفت و همچنان محوریت با آن بود و تغییر فاحش نکرد. شعرا همه به يك گونه سخن گفتند تا جایی که می‌توانیم مشترکاتی را در شعر آنها پیدا کنیم. این مشترکات را محققان امروزی، کهنگی لغات و ترکیبات و مانند اینها می‌دانند که البته غلط نیست ولی هیچ‌کس با اینها نمی‌تواند تشخیص بدهد شعری خراسانی است یا عراقی. هیچ‌يك از این معاییر دلالت بر شناخت سبکی ندارند. بعد این مرکز قدرت به عراق انتقال می‌یابد. منطقه عراقی که زبانشان فارسی بود. هیچ‌يك از سبک‌شناسان نمی‌تواند به این سؤال پاسخ بگوید که چرا حافظ گفته است:

استاد سخن سعدی است نزد همه کس اما

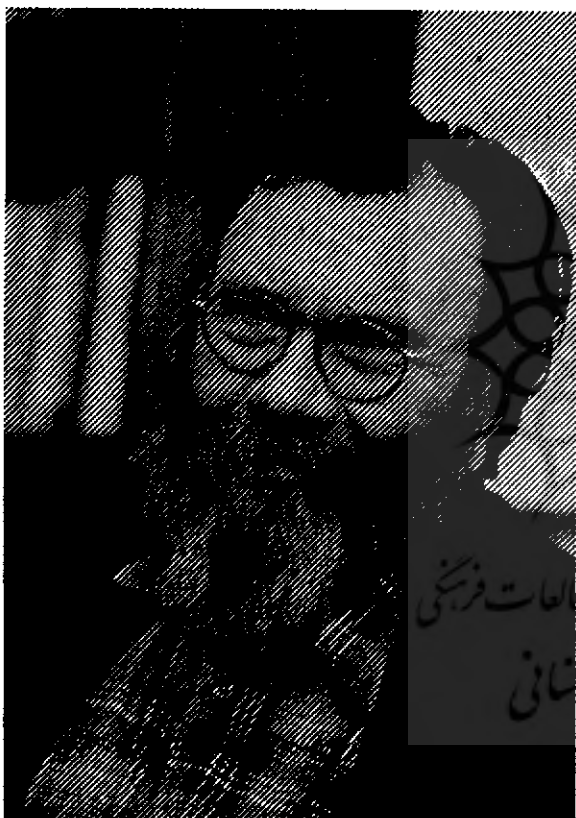
دارد سخن حافظ، طرز سخن خواجه

طرز سخن یعنی چه؟ با روشی که اینان در پیش گرفتند، هیچ سبک‌شناسی نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد چون به عناصر زبانی توجهی ندارد. ناصر خسرو وقتی از خراسان به نزد قطران تبریزی می‌رود، درباره‌اش چه می‌گوید؟ کم از اینکه تشخیص می‌دهد این فارسی مورد استفاده قطران، فارسی اصیل نیست؟ در واقع خراسانیان عمدتاً به فارسی حرف می‌زنند ولی تمام اینها متأثیر از

زبانهای هستند که در زیر زبانشان قرار دارد. تکلیف سبک‌ها در واقع از آنجا مشخص می‌شود.

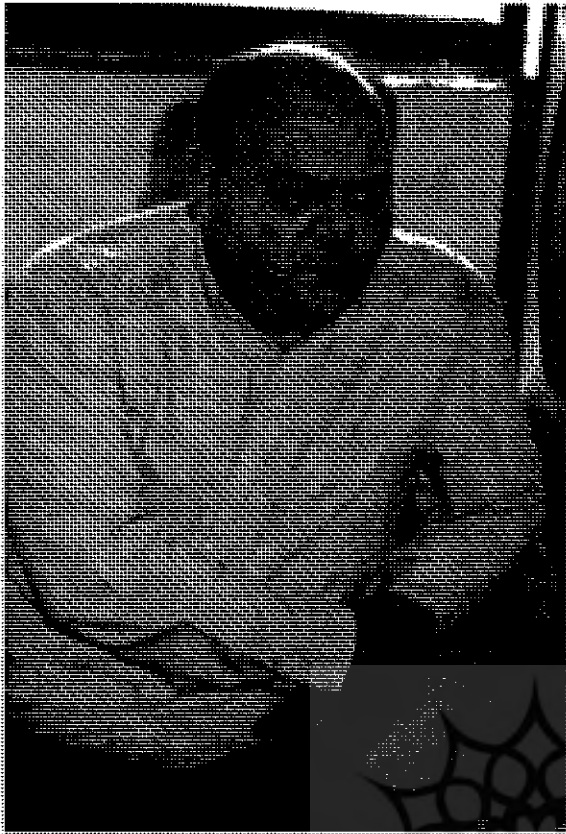
سبک هندی در واقع سبک شاهد ماست. شاعری مثل بیدل يك شاعر تحقیقاً هندی است. مثل صائب و کلیم نیست. کلیم به اندازه صائب هندی نیست. صائب هندی بودنش به پای بیدل نمی‌رسد. وقتی شعر بیدل را می‌خوانیم، درمی‌یابیم که يك نوع ناهنجاری ایجاد شده و يك نوع ترکیب‌سازی اتفاق افتاده که در زبان فارسی رسمی نیست. بیدل زبانی اختراع نکرده اما او به زبان دیگری صحبت می‌کرده است. آن زبان به او جواز داده که به نوعی ترکیب‌سازی دست بزند که به نظر ما ناهنجار می‌آید ولی برای خود او گویاست.

باری، به نظر من این تسمیه‌ها نه تنها غلط نیست، بلکه اصالت دارد. من عقیده دارم که اگر در مورد زبان فارسی و زبان پارتی تحقیقاتی انجام بگیرد و رابطه‌اش با زبان میانه‌ای فارسی مشخص شود، آن وقت شاید بتوانیم به مسأله سبک بپردازیم. آن سؤالی که



ابتدا در باب مجبور بودن و یا مختار بودن شاعر در ایجاد سبک مطرح کردم، به این معنی رجوع داشت. مثلاً در شعر امیری فیروزکوهی می‌بینیم که شاعر می‌کوشد تا مانند شاعران سبک هندی شعر بگوید ولی موفق نمی‌شود چون تعلیماتی که او دیده مربوط به زبان عراقی است. او فقط برخی از مشخصات سبک هندی را در شعر خود وارد می‌کند و در يك برآورد کلی می‌بینیم که او يك شاعر سبک عراقی است. شعر خود من هم همینطور است. زبان اگر يك چیز ساده‌ای بود که دستخوش امیال دو نفر آدم قرار می‌گرفت هر روز يك زبانی داشتیم. اینطور نیست و ما تقریباً در چنبره زبان گرفتاریم.

■ **دکتر تقیم‌داری:** شما وقتی می‌گویید «سبک خراسانی»، اشکال سیاسی پیدا می‌کنیم. چون افغانی‌ها می‌گویند زبان اصیل



مال افغانستان است و ما شعر و زبان فارسی را در دنیا گسترش دادیم. در آذربایجان می‌گویند شاعر فارسی نظامی و فلکی شروانی است. در ازبکستان می‌گویند فضولی بغدادی شاعر فارسی است. بنابراین يك اختلاف مرزی و زبانی پیدا می‌شود که بسیار مشکل‌برانگیز است. باید بگویم تمام اشکالاتی که به مکتب فلسفی و فکری برمی‌گردد و به تقسیم‌بندی منطقه جغرافیایی هم برمی‌گردد همان طور که شعر در بستر زبان شکل می‌گیرد، در بستر تفکر هم شکل می‌گیرد. بنابراین می‌توان از وجه فکری و فلسفی هم انواع سبک را تعیین کرد؛ همان طور که از طریق زبان می‌توان این کار را انجام داد.

اگر بخواهیم مناطق جغرافیایی را در نظر بگیریم باید هر ساله این مقوله را گسترش بدهیم و انواع سبک خراسانی، آذربایجانی، مازندرانی، کرمانی و مانند اینها به وجود بیاوریم در حالی که مثلاً یونانی‌ها می‌گویند «سبک هومر» و مرادشان از این سبک، همان حماسه است. سبک‌شناسی ما براساس موضوع نیز تقسیم‌بندی نشده است؛ بنابراین وقتی حافظ به زبان آلمانی ترجمه می‌شود، آنها نمی‌گویند شعرش به سبک عراقی است بلکه سبک او را رمانتیک می‌نامند. بنابراین، اگر ما عناصر فکری را در سبک‌شناسی دخیل کنیم، در همه جا کارمان آسان خواهد شد. چون وقتی ما سبکی به نام سبک حماسی داشته باشیم می‌توانیم ایلیاد همر، شاهنامه فردوسی، هزبرود، مه‌بهارات و شاهنامه چترال را در ذیل این عنوان قرار دهیم.

■ استاد معلم: البته تقسیم‌بندیهای غربیان را که براساس سنت ادبی خودشان انجام شده، برای خودشان و نزد ما محترم است ولیکن ما خودمان يك سنت ادبی در این سرزمین و در بین این قوم داریم. سبک‌شناسی ما باید براساس سنت خودمان شکل بگیرد. این يك امر طبیعی است.

■ دکتر صفوی: ادبیات يك نظام نشانه‌شناسی جدا از زبان دارد. ما اصلاً از طریق زبان نمی‌توانیم به بررسی ادبیات پردازیم، چون زبانی که درون ادبیات است با زبانی که هر روزه به کار می‌رود، یکسو نیست. در ادبیات تحول واژگانی به مراتب آهسته‌تر است. واژه ادبیات با واژه زبان فرق می‌کند. چون واژه ادبیات آن قدر تحول نیافته که به زبان امروز برسد. ما الان در سبک‌شناسی در جایی قرار گرفته‌ایم که به دنبال جهانی‌های ادبیات هستیم. یعنی می‌خواهند بگویند در هر جای دنیا باشید، جهانی‌هایی وجود دارد. ما باید به دنبال ابزارهایی باشیم که در دنیا بدان وسیله شعر، نظم و یا نثر به وجود می‌آید. اگر ما خودمان را از سیستم جهانی سبک‌شناسی بیرون بکشیم، دیگر در ادبیات دنیا جایگاهی نخواهیم داشت. اسامی ناتورالیسم، رئالیسم و جز اینها روناست. ما می‌توانیم اسامی دیگری انتخاب کنیم که براساس ناحیه و منطقه جغرافیایی باشد ولی سخن این است که عناوین سبک‌شناسی کنونی مانند خراسانی و عراقی رهگشای مشکل ما نخواهند بود. ما برای اینکه سبکها را نامگذاری کنیم، باید تعاریف خودمان را ظرفیت کنیم. جمعی با دیدگاه‌های مختلف باید در این باره اظهار نظر کنند. من در این جلسه با چنین پرسشی روبه‌رو شدم که «آیا مراکز قدرت و اصولاً پایتختها می‌توانند در زبان تأثیر بگذارند یا نمی‌توانند؟» شاید جواب منفی باشد؛ اما همین که این سؤال در ذهن من مطرح شد، بسیار خوب است. ما در این راه باید ابتدا گروهی تعیین کنیم، آنگاه شاید پس از چالش بسیار به این نتیجه برسیم که حتی نام‌گذاری

دوره اول شعر فارسی به شعر «سبک خراسانی» هم بسیار خوب است؛ چون تعریفی که استاد معلم از سبک خراسانی ارائه می‌کنند با چیزی که استادان دانشگاه می‌گویند، تفاوت دارد. ایشان جغرافیا و محیط و تاریخ و زبان و تربیت و موسیقی را در تعیین سبک دخیل می‌دانند. بنابراین، در حال حاضر دو گروه هستیم. يك گروه به عوامل درون زبانی توجه دارند و گروه دیگر به عوامل برون زبانی. گروه اول معتقدند که سبک خراسانی به معنی مکان جغرافیایی خاصی نیست بلکه برگرفته از فرهنگ ناحیه‌ای است که ادبیات از آن نضج کرده و شکل گرفته است. مثلاً جناب استاد معلم عنوان سبک خراسانی را با توصیف خاص می‌پذیرند. اما این سؤال مطرح است که ما در سبک‌شناسی علمی تا چه اندازه مجازیم به عوامل برون زبانی توجه کنیم و این عوامل تا چه اندازه علمی هستند؟ و آیا این عوامل برون زبانی برای همه مناطق جغرافیایی يك دست هستند؟ بنابراین، ما در حال حاضر به دنبال ابزار علمی هستیم تا در کارمان دقیق باشیم. من شاید نتوانم این عوامل فرهنگی را در سبک‌شناسی دخیل بدانم، چون بسیاری از این عوامل ممکن است ذوقی و سلیقه‌ای به دست من برسد، نه به مثابه ابزار علمی.

همه ما بر این نظریه که شهنشاهنامه صبا با شاهنامه فردوسی از آسمان تا زمین تفاوت دارد؛ منتها برخی با منحنی بسامد وقوع واژگان و با آمار ضریب آوردن همخوانی‌ها و واك‌ها روی بحر متقارب این فرضیه را ثابت می‌کنند؛ ولی برخی این را ذوقی و کلی مطرح می‌کنند.

● از همه شما استادان گرامی که در این گفت‌وگو صمیمانه شرکت کردید، سپاسگزاریم.